



۲۰۱۷/۰۶/۰۸

ولی احمد نوری

باز هم یاد بود از مرجان نامراد و اتحاف دعا به روان پاکش مرگ فرزند سرود ملکوتی حضرت ببیدل صاحب‌دل

امروز هشتم جولای ۲۰۱۷، برابر، چهل روز از مرگ جانگداز مرجان جوان، یگانه دختر مادر داغ‌دیده اش می‌گذرد. این مرگ نابهنگام همه افغان‌های حساس و صاحب‌دل مسکونه پاریس و دور و نزدیک را تکان داد و به سوگواری نشانده که چرا و باز هم چرا مرجان معصوم که قلبش برای مادرش و همچنین برای مادر وطنش می‌تپید خاموش شد.

با دل‌های پر خون و اندوه‌گین، غم بزرگ این مرگ نابهنگام را با مادری که در ماتم فقدان یگانه فرزندش می‌سوزد شریک ساختند. و من این مرثیه را که میرزا عبدالقادر ببیدل شاعر زمانه‌ها و دری‌سرای بی‌همتا برای مرگ یگانه

است به بی‌بی فریده جان عزیز "که یگانه فرزندش را که امیدوارم مرهمی باشد بر همین حالا بعد از نشر این بزرگ، با همسر و دخترم و سوی منزل بی‌بی فریده جان در یاد و بود از مرجان جوان قرآن پاک به روانش اشتراک



دخترش با خون دل رقم زده مادر داغ‌دیده و مهجور مرجان از دست داده است، تقدیم می‌کنم زخم‌های التیام‌ناپذیر او: و معروضه و گلدسته ببیدل دوستان و نزدیکان خانواده به این مادر درد‌دیده، روانیم تا و اتحاف دعا و آیاتی چند از نمائیم.

مرجان کمال در یکی از کنفرانس‌هایش در پاریس پیرامون وطنش افغانستان

*** **

هیئات چه پر فشان رفت کاشوب قیامتم به جان رفت
گر تابی بود و گر توان رفت طفلم زین کهنه خاکدان رفت
بازی باری به آسمان رفت

این عبرت تازه کم کسی دید دیدن ها چیست؟ بلکه نشنید
برقی به خیال چشم مالید مژگان لغزید و اشک غلتید
تا جست، ز عالمی نشان رفت

آهویی غریبی از نظر جست کز هر بن موی من شرر جست
چون رنگ ز چهره بی خبر جست این آهی بود کز جگر جست
یا تیری بود کز کمان رفت

زین فتنه نه در انجمن جنون شد هر نغمه نبود رهنمون شد
(مینا) ز گریه سرنگون شد^۱ ساغر بدرید جیب خون شد
(چینی)^۲ نالید و موکنان رفت

عمری به هوس دچار بودم می نازده، در خمار بودم
زندانی انتظار بودم زان جلوه که بی قرار بودم
نا آمده در نظر همان رفت

از فرصت دور نا تمامش نی گردشی آفرید جامش
نی راه سحر گرفت شامش زین بیش چه گویم از خرامش
حرف دل بود بر زبان رفت

تا شوخی او ترانه ای داشت برق نفسم زبانه ای داشت
ویرانه خیال خانه ای داشت سرگرمی دل بهانه ای داشت
آتش افسرد چون دُخان رفت

می دیدم گل نگاه گم شد می کردم سیر راه گم شد
شب ماند و فروغ ماه گم شد درد دیده چو بودم آه گم شد
در سینه چه داشتم که آن رفت

^۱ (مینا) نام همسر بیدل بوده

^۲ (چینی) نام دختر جوانی بوده که از فرزند بیدل نگهداری میکرد

فریاد کنم، زبان لالم پرواز کجاست سوخت بالم
پر عاجز و لخت و تیره حالم در خاک فرو روم بنالم
جایی دیگر نمی توان رفت

آه از شکری که گاه گفتار می ریخت از آن لب شکر بار
اکنون همه تلخ شد به یک بار بلبل تو هم این خروش بردار
کز باغ و بهار طوطیان رفت

هرگه دو قدم خرام می کاشت از انگشت من عصا بکف داشت
یارب علم چه وحشت افراشت دست از دستم چگونه برداشت
بی من به ره عدم چسان رفت

شوخی ها داشت در بر من می زد قدمی برابر من
ای الفت، خاک بر سر من من ماندم و ناز پرور من
تنها به جهان جاودان رفت

بردند طراوت بقایم دادند غبار بر هوایم
مکتوب سحر کجا گشایم جز آه دیگر چه وا نمایم
آنینه شبم از میان رفت

زان (لیلی)^۳ نازنین شمایل (بیدل) به فسون یأس مگسل
بشتاب که دور نیست منزل شاید نگذشته باشد از دل
کز پیش نظر همین زمان رفت

** **

** **

** **

**

*

^۳ (لیلی) نام دخترک بیدل بوده که در زمان طفولیت از جهان رفته است